یکشنبه ۲۹ آبان ۱۴۰۱
۲۰ نوامبر ۲۰۲۲
شماره ۴۱۰
neyrizanfars.com
info@neyrizanfars.ir
@neyrizan.fars
نی ریزان فارس

ویژه طنز نی ریزان فارس
شهرهت
لنگ‌لنگان می‌روم من با خرِ خود شادِ شاد
می‌زنم هی حرف حق را، هرچه بادا، هرچه باد
سال هفتم/شماره: ۳۲۹
قیمت: ۲ قرون

ماجراهای تبعه موجاز

بیشکن بیشکن است، بیشکن

آن روز مشغول کندَه‌کاری بودم. ارباب در حال صحبت با تیلیفون بود که یَکباره صَدای دادَش بولند بَشد.
-آآآخ...
-چَه شد ارباب؟ چَه کسی بود؟
- مَکانیک بود. گفتَه مَی کند ۲۰ مَیلیون تومان خرج درست کردن موتِرم (ماشینم) شده؛ کمر آدم خرد مَی‌شود.
-هاااا، من هم شَنیده کرده‌ام خَیلی گَران شده.
- کاش فقط گَران شده بود؛ قَطعه پَیدا نَمی‌شود. یَک مُشت جنس بی کیفیت چینی در بازار است که هنوز سوار نشده و چند قدم نرفته، دوباره خراب مَی‌شود. با این حَساب باید اندازه پول سه ماه کندَه کاریِ تو خرج این موتِر صاحیب مرده کونم.
کمی کلَه‌ام را خاراندم و در مغزم حَساب و کَتاب بَکردم. بعد هم یَک پیلینگک بَشکستم و خواندَه کردم: بیشکن بیشکن است، بیشِکن. من نَمی شِکنم بیشِکن...
ارباب یَک پسی کلَه‌ای بر من بَزد و گفتَه کرد:
-یعنی چَه؟ چَرا خوشحالی مَی کونی؟
-از این که موتِر ندارم این همه خرج گَران روی دستم بَگوذارد. یَک دوچرخَه ساده دارم که خرج ندارد.
کندَه‌کاری که تمام بَشد، دوچَرخه را برداشتم تا بَ خانَه روان شوم. همین که سوار شدم، تایرش گفتَه کرد: پیسسسس... بَدیدم پنچَر شده. زیر چَشمی ارباب را نَظاره کردم؛ یَک پوزخند معنی‌داری روی لبانش بود.
بَ دُکان تعمیر دوچرخَه روان شدم. تعمیر کار گفتَه کرد: این تایر و تیوپ دیگر لِه شده و باید یَک دست نَو بیندازی.
باور نداشتم که پول یَک روز کندَه‌کاری خرج یَک عدد تایر و تیوپ شود. حالا معنای شیکستن کمر ارباب را دانستم...
اما دیگر خَیالم راحت بَشد که نَو شده است.
همین که سوار شدم دوباره گفتَه کرد: پیسسسس...

نجیب

ماجراهای من و بی بی

مترسک سرِ خیارسونی!

بی‌بی همانطور که چیزی را زیر چادرش پنهان کرده بود، گفت:
- خو گلاب، کاری نداری؟ من میرم یَی نیم ساعت یَی ساعت دیه میام.
- کجا بی‌بی؟
- قبرسون! فضولی تو؟ تو نود سالگی‌ام بویه به توئه دیلاق جواب پس بدم؟
- ای بابا، چیزی نگفتم که بی‌بی. خب نگرانتون میشم.
- لازم نکرده تو دلفکر من باشی. تو جوش خودوتو بزن.
بی‌بی این را گفت و راهش را کشید و رفت.
رفتارش مشکوک شده بود بی‌بی. این سومین روز بود که بدون اینکه بگوید کجا می‌رود، چیزی را زیر چادرش پنهان می‌کرد و می‌رفت. دیگر داشتم کم‌کم نگرانش می‌شدم. فکر کردم بهتر است ته و توی قضیه را دربیاورم.
*****
مشغول وررفتن با گوشی بودم که بی‌بی آماده‌ی رفتن شد...
-کاری نداری گلاب؟
بلند شدم روبرویش ایستادم.
-کجا بی‌بی؟
-گمون نکنم به تو رفطی داشته باشه.
گلویی صاف کردم...
- معذرت می‌خوام بی‌بی ولی این دفه به من ربط داره.
-چی‌چی میگی دختر؟ برو کنار بینم.
-نه بی‌بی.
- نه و مرض! چیش سفید، تو چِشی من نیگا می‌کنه می‌گه نه بی‌بی.
- کجا می‌ری بی‌بی؟ اینو بگو به من!
- دختر میگم به تو چه! میری یا با همی عصا نِفصُت کنم.
- من حاضرم نصف شم بی‌بی ولی بدونم اینجا چه خبره. بالاخره منم دارم اینجا زندگی می‌کنم بی‌بی. یه نقشی دارم تو ای خونه دیگه. درسته؟
-اوهو! ها! نقش مترسک سرِ خیارسونی! حالا می‌ری کنار یا نه؟
-نه بی‌بی. اصلاً! تا نگین نمیرم.
زیر لب لاالله الی‌الهی گفت...
- دختر خَوَر مرگت درم میرم بری گوشام یَی دودی بیگیرم! می‌نی خو گوشام دُرُس نیشنُفه!
زدم پشت دستم.
- می‌دونستم بی‌بی. می‌دونستم شما دارین یه چیزی رو از من قایم می‌کنین. نکنین بی‌بی این کارا رو! همه‌ی معتادا روز اول با همین بهانه‌ها شروع کردن. با یه دود و دو دود، شدن کارتن‌خواب! نکنین بی‌بی، آخر و عاقبت نداره این کارا.
بی‌بی دهان وامانده‌اش را جم و جور کرد و گفت:
- دختر، خدا تو سرُت بزنه! ای حرفا چی‌چیه می‌گی؟ معتاد چی‌چیه؟ کارتُن‌خو کجا بود؟ دود! دود جلهِ میگم! میه همیشه نیگی با نیگا کردنِ جله و شنفتن اسمُشم حالُت بد می‌شه! منه بوگو که به خاطر توئه خل و چل پا میشم می‌رم ایور اوور دود میدم.
از ته دل خندیدم.
-تو بهترین بی‌بی دنیایی بی‌بی...
بی‌بی چپ چپ نگاهم کرد.
- اَی نواشی خدا کنه. فقط بخاطر جله و دود جله؟؟؟؟!!!!

گلابتون

حکایتهای قُلمراد

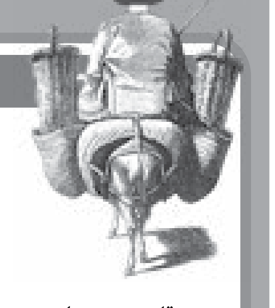

طعم زهرماری فیلترینگ

رستم قاسمی وزیر راه:
وقتی از فرودگاه کشورهای خارجی وارد فرودگاه امام می‌شوم گویی از یک شهر بزرگ وارد یک روستا شده‌ام.

قُلمراد:
شرمنده‌ام که ما مردم لیاقت شما مسئولان را نداریم. دائم باعث شرمساری مسئولان می‌شویم!

نتایج یک پژوهش:
موش‌ها نیز هنگام شنیدن موسیقی سر خود را تکان می‌دهند.

قُلمراد:
با انتشار این نتایج، دعوای طرفداران و مخالفان موسیقی را تشدید می‌کنید. چگونه؟
طرفداران به مخالفان: ببینید حتی موش هم با شنیدن موسیقی تغییر می‌کند.
مخالفان به طرفداران: شما مثل موش هستید که با شنیدن موسیقی تغییر می‌کنید.

انسیه خزعلی معاون امور زنان رئیس جمهوری:
این مطلب را با سند می گویم؛ در یک سال گذشته برابرِ ۴ سال دولت‌های پیشین برای زنان اقدام شده.

قُلمراد:
دولتهای قبلی، تو ۴ سال «هیچ کاری» نکردند. شما در این یک سال اندازه ۴ سال «هیچ کاری» نکردید.

محسن رضایی معاون اقتصادی رئیس جمهور:
روز به روز وضعیت اقتصادی کشور رو بهبود است. بدون تردید در ماه‌ها و سال‌های آینده دیوارهای تحریم بیشتر شکسته خواهد شد./ایرنا

قُلمراد:
بزک نمیر بهار میاد / کمبزه با خیار میاد
یکی نیست این آقا رو بازنشسته کنه، بره گوشه خونه بشینه؟

سعید جلیلی:
ایرانِ امروز گسترده‌ترین روابط اقتصادی را با جهان دارد.

قُلمراد:
اگر روابط اقتصادی مورد نظر جلیلی گزاره زیر باشه فکر کنم درست بگه:
آنها ما را تحریم اقتصادی می کنند، ما تحریم‌ها را دور می‌زنیم!

رئیسی:
ایران پیشرفت‌هایی دارد که حتی نخبگان از آن خبر ندارند.

قُلمراد:
ادامه سخنان رئیسی که به دلیل قطع میکروفون شنیده نشد: ... حتی ما مسئولان هم خبر نداریم. یعنی هیچ‌کس خبر ندارد. همین‌جا خواهش می‌کنم اگر شما چیزی دیدید به ما هم بگویید.

رئیس پلیس راهور:
در کل دنیا عمر مفید وسایل نقلیه برای تردد، هفت سال است ولی در کشور ما هیچ محدودیتی برای تردد وجود ندارد.

قُلمراد:
بابا عمر وسایل نقلیه که مهم نیست، اینجا قطعه گیر نمیاد بندازیم رو ماشین ۶ ماه پیش بره.

رئیس اتحادیه سمساران:
مردم توان خرید کالای دست دوم را ندارند

قُلمراد:
چند مدت پیش یکی از مسئولان گفت: سفر گسترده مردم به شمال، نشان از رفاه بالای آنها دارد.

خبرگزاری‌ها:
مهاجرت ۱۶۰ متخصص قلب ظرف یک سال گذشته

قُلمراد:
شاید دلیلش این باشد که بازارشان کساد شده مشتری ندارند. این قلبهای تکه پاره ارزش بخیه ندارد.

وزیر ارتباطات:
کاری می کنیم که مردم طعم شیرین سرعت‌های چند صد مگابیت بر ثانیه‌ای را بچشند.

قُلمراد:
فعلاً که داریم طعم زهرماری فیلترینگ را مزمزه می کنیم.
ضمناً جهت اطلاع آقای وزیر سایت اسپیدتست اعلام کرده: میانگین سرعت اینترنت ثابت در ایران، باز هم کاهش یافت.

شورای عالی انقلاب فرهنگی:
۲۷ درصد اختراعات دنیا مال ایرانی‌هاست. در حوزه چاپ مقالات علمی در جهان چهارم هستیم.

قُلمراد:
جوان که بودم، همیشه وقتی شعری می‌نوشتم و به پدرم نشان می‌دادم، خدابیامرز می‌گفت: این شعر رو ببر دم نونوایی اصغر شیرازی براش بخون، ببین یه نونی بهت می‌ده؟
پ‌ن: اصغر شیرازی سرفلکه نی‌ریز نانوایی داشت. (خدایش بیامرزد)

کافه شادها

به کوشش فاطمه زردشتی نی ریزی

زین قند پارسی

آن چه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد

یکی از جلوه‌های خودباختگی و غرب‌شیفتگیِ ایرانیان به کار بردنِ واژه‌های انگلیسی‌ای است که معادلِ جاافتاده و آشنا دارند. چند مثال: آف (off) به‌جای تخفیف / آن‌تایم (on time) به‌جای سرِ وقت یا وقت‌شناس / بیزینس (business) به‌جای کسب و کار / بیس (base) به‌جای پایه؛ اساس / تایم (time) به‌جای وقت/ساپورت (support) به‌جای حمایت / سالمون (salmon) به‌جای ماهیِ آزاد؛ آزادماهی

معرفی شاعر

چقدر پیر شدی؟ این سؤال آینه‌هاست

هروز آورزمان
متولد ۱۳۵۰ خورشیدی تهران، از شاعران جوان و خوش‌ذوق و قریحه. از بین قالب‌های شعری علاقه زیادی به غزل‌های عاشقانه دارد و در این دوران که شعرهای ضعیف به وفور در دسترس است کتاب «میوه ممنوع» آورزمان کلامی شنیدنی برای گفتن دارد.
غزل‌های او رنگ سبک هندی (اصفهانی) دارند و زبان او در این غزل‌ها قابل فهم و زلال است. همچنین وی، قالب رباعی را هم جدی گرفته و در هر دو قالب، زیبا می‌سراید. او اکنون به تدریس زبان و ادبیات فارسی در تهران مشغول است.

تمام هستی رودی به عکس ماه گذشت
تو دور بودی و هر لحظه‌ام تباه گذشت
نمی‌توانستم از تو دست بردارم
اگرچه زندگی‌ام غرق اشتباه گذشت
چقدر پیر شدی؟ این سؤال آینه‌هاست
دچار عشق تو بودم که سال و ماه گذشت
گذر نکرد به جز تو کسی به چشمانم
ولی دروغ چرا گریه گاه گاه گذشت
حدیث کولی و کوچ است لذت این عشق
که خود نیامده در دل - خدا گواه - گذشت
شکست خوردم و رفتی ولی نمی‌دانی
چه لحظه‌ها که بر این شاه بی‌سپاه گذشت
******
یکی بیاید و در من کمی بهار بریزد
یکی دو پنجره در چشمم انتظار بریزد
یکی بیاید و در خانه‌ام غزل بتراود
درون آینه مضمون شاهکار بریزد
مرا دوباره بخواند از آن قصیده‌ی موهاش
به روی شانه‌ی خود شعر تابدار بریزد
کجاست او که بیاید کنار من بنشیند
به روی دلهره‌ام یک بغل قرار بریزد
دلم گرفته از این حبس، این سیاهیِ هر سو
یکی تو را به خدا نقشه‌ی فرار بریزد
شراب قسمت من نیست دست کم به گلویم
یکی بیاید و یک جرعه زهرمار بریزد
من از دیار شما می‌روم دریغ کسی نیست
کسی که کاسه‌ی آبی پیِ سوار بریزد؟
دلم شکسته شبیه پلی که آخر عمری
نشسته است که با سوت یک قطار بریزد
****
یک شب برایش تا سحر «گلپونه‌ها» خواندم
تنها به لبخندی مرا دیوانه می‌دانست
فردای آن شب رفت فهمیدم که معنای
«من مانده‌ام تنهای تنها» را نمی‌دانست

یک فنجان شعر

عاشق نبودی تا بفهمی درد یعنی...
درگیری‌ات با واژه‌های سرد یعنی...
هرگز نفهمیدی چرا شاعر شدم من
آنچه که چشمان تو با من کرد یعنی...
کاش این غزل‌ها حس و حال دیگری داشت
این را بدان که گریه‌ی یک مرد یعنی...
یک عالمه عقده، غزل، یک دفتر شعر
تنها دلیل بغض‌ها برگرد یعنی

کافه پاراگراف

●/ رهبران انسانی که خصلتاً نسبت به زیردستان بی فاصله خویش خشک و بی لبخند هستند وقتی با زیردستان دون پایه خود تماس شخصی برقرار کنند غالباً قیافه‌ای متواضع و دوستانه به خود می گیرند. در مقابل این زیردستان سیمایی افراطی از ادب، لبخند، دست تکان دادن و دست فشردن‌های پایان‌ناپذیر و حتی نوازش کودکانه ارائه می‌دهند، اما به محض اینکه دور شوند لبخندها رنگ می‌بازد و باز در دل دنیای بی رحم قدرتشان ناپدید می گردد.
(باغ وحش انسانی /دزموند موریس)

●/ برای نزدیک شدن به حق باید قلبی مثل مخمل داشت، هرکس به شکلی نرم شدن را فرا می گیرد، بعضی‌ها حادثه‌ای را پشت سر می‌گذارند و برخی مرض کشنده‌ای را...!(ملت عشق /الیف شافاک)

ادبیات کهن

این مردک قرمطی و ملحد است

در سالی از سال‌ها سفیری از نقاط بسیار دور ترکستان به نزد سلطان محمود [غزنوی] آمده بود و برای سلطان حکایت کرد که:
«تجّار در مملکت ما نقل می کنند که گاهی در سرزمین‌های آن سوی دریاهای شمالی و در حوالی قطب شمال، دیده‌اند که آفتاب هرگز غروب نمی‌کند و شب و روز با هم تفاوت بسیار کمی دارد.»
سلطان محمود برحسب عادت خویش که در امور مربوط به دین تعصّب شدید می‌ورزید، خشمناک شد و امر کرد سفیر را بکشند و گفت: «این مردک قرمطی و ملحد است.»
بونصر مشکان (صاحب دیوان رسائل)، وساطت کرد و برای سلطان توضیح داد که: «این مرد اظهار عقیده‌ای نکرد، فقط چیزی را که دیگران نقل کرده‌اند برای سلطان حکایت می کند.»
سلطان اصرار کرد که: «این مرد دین را استهزا می کند و این حرفی که می‌زند برخلاف حکم خداست. اگر بنا شود که شب به کلی باطل شود و در تمام شبانه‌روز آفتاب پیدا باشد، تکلیف آدمی دربارۀ نمازها چه می‌شود؟» بونصر گفت: «ابوریحان منجّم بزرگ دربار توست، او را بخوان و بپرس و امر کن برایت مطلب را روشن کند.»
ابوریحان آمد و از برای سلطان به طوری که خوب بفهمد، حال کرۀ زمین و انحراف محور آن را بیان کرد و فهمانید که در قطب شمال و جنوب واقعاً این اتفاق می‌افتد که در مدت چند ماه آفتاب در بالای افق دور می‌زند و هرگز غروب نمی کند. سلطان محمود بالاخره متقاعد شد و از کشتن سفیر صرف نظر کرد.
از کتاب: بررسی‌هایی درباره ابوریحان بیرونی /مجتبی مینوی

کافه کتاب

رمان عاشقانه: یک زن فقیر، یک مرد ثروتمند

عنوان کتاب: یک بعلاوه یک
نویسنده: جوجو مویز
مترجم: مریم مفتاحی
ناشر: آموت / ۵۶۱ صفحه
کتاب این هفته «یک بعلاوه یک» نام دارد. چرا این عنوان؟ چون دو نفر محور داستان هستند: یک زنِ همیشه خوش‌بین، بعلاوه‌ی یک غریبه شکست خورده!
قهرمان رمان خانم جس توماس است؛ با دو شغلِ نظافتچی خانه‌ای در دریا کنار و کار در کافه، و دو بچه: دخترش عاشق ریاضی اما از رژلب متنفر است و پسرش که عاشق آرایش است.
جس از پس هزینه‌های زندگی خود و فرزندانش بر نمی‌آید و هیچوقت پول کافی ندارد. با پوشیدن یک دمپایی لاانگشتی ساده به استقبال بهار می‌رود و وقتی روزگار زمینش می‌زند، نهایت تلاشش را می کند که دوباره روی پا بایستد. با این همه، مشکلاتی وجود دارند که خودش به تنهایی از عهده آنها بر نمی‌آید.
در سوی دیگری از داستان، شخصیتی به نام اد نیکلاس وجود دارد. مردی موفق و ثروتمند که اتفاقی و به دلیل یک اشتباه بزرگ مجبور می‌شود محل کارش را برای مدتی ترک و در ویلای خود در دریاکنار زندگی کند.
اد نمی‌خواهد به کسی کمک کند و جس نمی‌خواهد کسی به او کمک کند، اما آیا این دو می‌توانند در کنار هم به جایی برسند؟ برای آنها چه ماجراهایی رخ می‌دهد؟
پاسخ به همین معما، راز جذابیت رمان است که خواندن آن را برای مخاطب جالب می‌کند.
این کتاب یک رمان اجتماعی است. کتابی که به مشکلات و دغدغه‌های اقشار مختلف جامعه اشاره می‌کند. دردسرهای یک خانواده فقیر را نشان می‌دهد که چطور برای زنده ماندن و پیشرفت تلاش می‌کنند. و در مقابل، به مشکلات قشر ثروتمند هم اشاره دارد.
قسمت هایی از کتاب:
- هیچ کس بابت خبر بدی که برایش آوردی از تو تشکر نمی کند.
-جس گاهی با خودش خیالپردازی می‌کرد که اگر مجبور نبود همیشه سر کار باشد، چگونه مادری می‌شد. برای بچه‌ها کیک درست می‌کرد و می‌گذاشت کاسه را بلیسند. بیشتر لبخند می‌زد. روی کاناپه می‌نشست و با آنها حرف می‌زد. وقتی بچه‌ها سر میز آشپزخانه نشسته بودند و تکالیف مدرسه را انجام می‌دادند، کنارشان می‌ایستاد، به اشکالاتشان جواب می‌داد و کمکشان می‌کرد تا بالاترین نمره ممکن را بگیرند.
-مادربزرگ جس همیشه می‌گفت کلید یک زندگی شاد، حافظه ضعیف است. در حقیقت، این حرف را پیش از آنکه دچار زوال عقل شود گفته بود، ولی جس نکته را گرفته بود.
- همه به پول فکر می‌کنند. حتی پولدارها. آره. با این فرق که پولدارها به پول فکر می‌کنند تا چطوری پول بیشتری ازش درآورند. در صورتی که کسی مثل من همه‌اش دارد به پول فکر می‌کند که چطور یک هفته دیگر را سر کند.
نظرات برخی از روزنامه‌ها و مجلات که در پشت کتاب آمده است:
• رمانی پرکشش از شرح یک دلدادگی که من از خواندنش لذت بردم.(روزنامه دیلی میل)
• تأثرانگیز با فراز و نشیب‌هایی بسیار که گاهی با صدای بلند می‌خندید. (روزنامه ساندی اکسپرس)
• قصه‌ای روحیه دهنده و شوق‌انگیز در تأیید زندگی که بی‌وقفه خواهید خواند. (مجله هیت)
• داستانی شگفت‌انگیز، رک و بی‌پرده، واقعی و غمگین در بهترین شکل ممکن خود. (مجله فرهنگی ماری کلر)